



مولانا و انسان ایده آل

علیرضا لوعلیان لنگرودی

مقدمه

در پی برگزاری همایش آموزه‌های مولانا برای انسان معاصر مقاله‌ی زیر تحت عنوان 'مولفه‌های زندگی آرمانی و انسان ایده آل از نگاه مولانا که توسط علیرضا لوعلیان لنگرودی تألیف شده به دبیرخانه همایش مزبور ارسال گردید که برای اطلاع خوانندگان اقدام به چاپ آن می‌کنیم.

ابتدا باید ببینیم منظور از 'انسان معاصر' چیست و این طرفه معجونی که انسان معاصر نام گرفته است چیست. آیا گروه عظیم کسانی که اسیر سرپیچه غولی بنام تلویزیون در هر نقطه از جهان کنونی هستند انسان معاصرند، یا دانشمندانی که در لابراتورها در خدمت بشریت‌اند. یا کسانی که سلاح‌های ویرانگر را در اختیار حاکمان قرار می‌دهند. یا عارفانی که با

دید چه کسانی مستعد آنند که مهبط پیام مولانا باشند که این پیام خود ریشه در قرآن کریم و احادیث اسلامی دارد. مولاتایی که ما می‌شناسیم، آموزه‌هایش نه فقط انسان معاصر بلکه برای انسان هر عصر و زمان و زمانه‌ای است که اراده به بر کشیدن خویش به جهان برین دارد.

به نظر می‌رسد تفاوت انسان معاصر با غیر آن در ساخت و ساز ابزارهای نوین و به خدمت گرفتن طبیعت در جهت رفاه مادی خویش است یعنی در کلام همان 'علم آخور' که نوین شده است.

اما از جهت معنا و معرفت، گویی واپس خزیده و به قهقرا رفته است. زیرا زمانی بود که طبیعت را از خود و خود را از طبیعت می‌دانست و به زیبایی هر چه تمام‌تر می‌سرود:

**انسان آرمانی کسی است که توانسته بر
خوی، بهیمی خویش لگام بزند و
شهریار وجود خود باشد**

هر مسلک و مرام در پی نجات روح انسان‌اند؟ بالاخره کدامیک؟ شاید به وجهی بتوان گفت تمامی اینان انسان معاصرند چون در این عصر می‌زیند! اما باید

هر سبزه که بر کنار جویی رسته است
گویی ز لب فرشته خویی رسته است
تا بر سر سبزه پا به خواری ننهی
کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است

حال آنکه اینک خود را طاووس علین شده می‌بیند که همه چیز و همه کس باید در خدمتش باشند و طبیعت را آنچنان مسخر خویش کرده است که بیم آن می‌رود که خود فدای این تسخیر شود و دیگر نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان. تمامی طبیعت و جهان را برای نشخوار تن به خدمت گرفته است و به کلی از جان متعالی شونده تعالی غفلت ورزیده است. همه چیز را برای لذات تن و شهوات جسم می‌خواهد.

اینکه بر کار است بی کار است و پوست
و آنکه پنهان است مغز و اصل او است
انسان معاصر باید راه تعادل را (برقرار کردن
نسبت معقول بین خواهش‌های تن و خواسته‌های

جان) بیاموزد و این میسر نمی‌شود مگر آنکه راه برای مدیریت کسانی گشوده شود که توانایی مدیریت وجود خویش را ندارند. یعنی کسانی که شهریار وجود خوداند و گر نه چگونه می‌توان توقع داشت کسانی که هنوز نتوانسته‌اند بر خوی‌های بهیمی وجود خود لگام بزنند و هنوز مهار خشم و شهوت خویش را به دست ندارند بتوانند جهانی را "انسان گونه" مدیریت کنند:

گاو نفس خویش را زوتر بکش تا شود روح خفی زنده و به هوش

باید دید آموزه‌های مولانا و کلیدها و کدهایی که وی به دست می‌دهد صرفاً برای عده‌ای خاص است یا می‌توان از آن در ایجاد یک فرهنگ عمومی و در گستره آموزش عمومی سود چیست؟ آیا با وجود تبلیغات عظیم و رنگارنگ و فریبنده در سطح جهانی و اسیر شدن انسان‌ها در دست اشیا

محال است که ضایع کردن حقوق خلق عاقبتی خوش برای مادر پی داشته باشد

می‌توان در جهت تغییر مسیر از پرداختن به تن و زبندگی‌های آن به روح و تعالی آن کاری از پیش برد؟

آیا منظور از این "همایش آموزه‌های مولانا برای انسان معاصر" صرفاً در حد همین همایش و یک نشست و برخاست عالمانه است یا قصد گسترش افکار انسان ساز و آموزه‌های آن است؟

انسان آرمانی کیست؟

ابتدا ببینیم چه کسی انسان آرمانی نیست. انسان آرمانی کسی نیست که با یک سلسله خیالات و اوهام خود را سرگرم کرده است. انسان آرمانی کسی نیست که در چنبره تصاویر ذهنی خود ساخته و وهم‌انگیز خود را گرفتار کرده است.

انسان آرمان بندی شهوت‌های جسمانی نیست. پس انسان آرمانی و ایده آل کیست؟ انسان آرمانی کسی است که کارد نفس پلید تا به استخوانش رسیده است و این کارد را تا عمق استخوان خویش حس و لمس کرده است:

باز خرما را از این نفس پلید کاردش تا استخوان ما رسید.

بنابر این خویشتن روحانی خود را از نفس پلید باز خریده است.

انسان آرمانی کسی است که توانسته است بر خوی بهیمی خویش لگام بزند و شهریار وجود خود باشد. انسان آرمانی و ایده‌آل، بار علم را برای هواهای خویش و سیراب کردن هوس‌های خود نمی‌کشد:

هین مکش بهر هوا این علم را

تا شوی راکب تو برر خوار علم

بلکه علم را مرکوب ایده آل‌های انسانی خود می‌کنند نه آنکه آن را در خدمت فساد و حکومت‌های فاسد و ستمگر بکار گیرند. بلکه بجای همراهی و هماهنگی با حکومت‌های فاسد و مفسد، بر استقرار اصول انسانی پای می‌فشارند تا شاید بر اثر این فشاری‌ها ذره‌ای از مصائب بشری بکاهد.

این "شاید" می‌تواند به حتم و یقین بدل شود هنگامی که انسان‌های عالم آرمان خواه با اتخاذ خویش سدی سدید و استوار در برابر حاکمیت فساد بوجود آورند. انسان ایده‌آل از حرص و از و بخل و کینه‌رسته است و نفس خویش را به حد و اندازه جامعه بشری توسعه و گسترش داده است یعنی هر آنچه زیبا و درست و دوستی‌داشتنی است برای همه می‌خواهد نه برای یک تن تنه‌های خود!

انسان آرمانی خود را مستعد دریافت انوار الهی می‌کند و خود را تا بدانجا می‌رساند که به گفته لسان الغیب:

از پرتو وجود خویش به خورشید نور می‌دهد

کز فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو

حال سؤال اساسی این است که این نوری که مولانا از آن سخن به میان می‌آورد:

نور خواهی مستعد نور شو

دور خواهی خویش بین و دور شو

و عوالم روحانی درونی آیا می‌تواند اساساً برای کسانی که خارج از این عوالم‌اند مفهومی داشته باشد؟ و آیا قابل ارائه و آموزش به دیگران است! مولانا می‌گوید:

شتر آمد این وجود خار خوار

مصطفی زادی بر این اشتر سوار

اشترا تنگی گلی در پشت تست

کز وجودش در تو صد گلزارست

این جسم اشتر وار انسانی تنگی گلی در پشت دارد که مستعد رستن هزاران هزار گلزار روحانی است به شرط آنکه شرایط رویش گلزار را فراهم کنی.

به نظر نگارنده فراهم آوردن چنین گلزاری نیازمند وجود باغبانانی است با گلشنی از درختان اندیشه‌های پاک (شجره طیبه) که گل‌های تر دارند که جان‌های آدمی را طراوت و تازگی می‌بخشند.

یکی از آموزه‌های مولانا برای یک زندگی آرمانی این است که می‌گوید:

مر لئیمان را بزن تا سر نهند

مر کریمان را بده تا بر دهند

این چنین نخلی که لطف یار ماست

چونک ما دزدیم نخلش دار ماست

این چنین مشکین که زلف میر ماست

چونکه بی عقلم این زنجیر ماست

این چنین لطفی چون نیلی می‌رود

چونکه فرعونیم چون خون می‌شود

اگر ما دزد و بی عقل و فرعونی و گرگ صفت

نمی‌بودیم سهممان نخل‌های باسق و زلف‌های مشکین عنبرسای و رودهای آب شیرین و یاران بردبار می‌بود، اما چون دزد جان‌های خویش شدیم و گرگ صفت به رمه خداوندی حمله بردیم آنگاه چوبه دار و غل و زنجیر و خون گشتن آب‌های مصفا را توقع می‌باید داشت.

عده‌ای از ابله‌ی گمان می‌برند که این جهان را قانونی و قاعده‌ای و نظمی و نظامی نیست! اگر بد کنند نیک می‌بینند و اگر راه ظلم و ستم و سخط و پرستگلاخ دورخی را برونند به بهشت و باغ‌های جنان می‌رسند! غافل از آنکه بنا به قانون عمل و عکس‌العمل،

هر عملی در همین جهان عکس‌العمل خاص خود را دارد، هرگز پاسخ دشنام نمی‌تواند لبخند و خوشامدگویی باشد و محال است که ضایع کردن حقوق خلق عاقبتی خوش برای مادر پی داشته باشد. حال اگر سر در آخور کرده‌ایم و آخر آنمی‌بینیم از چشم نزدیک بین و عقل ضعیف ما است.

فکر بد و خیال کج، هرگز به کردار نیک و عمل صالح نمی‌انجامد و بر این اساس من عمل صالحا فلنفسه و من اسافلینها.